

تعامل رمزگان و کثرت معنا در «عاشق شدن پادشاه بر کنیزک»

امید روستا

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، موسسه دارالحکمه، قم، ایران. رایانامه:

Omidroosta.722@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله (۱۳۴-۱۱۱)

هدف مقاله حاضر آن است که حکایت‌های مثنوی معنوی با ساختار دال محور و لایه‌های زیرین، معانی ضمنی و اغراض ثانوی، متنی نوشتاری است. متن-بودگی این حکایت‌ها، مدخل‌های متعددی از معنا را پیش روی خواننده می‌گشاید. این معانی که وجه وجودی‌شان ناگزیر از رابطه نسبی بین مؤلف، خواننده و رمزگان است، نوشتاری بودن زبان حکایت را تضمین می‌کنند و خود را از بسیط بودن، انجماد، انزوا و یک‌پارچگی می‌رهانند. نظریه رمزگان-های پنج‌گانه «رولان بارت» یکی از راه‌های محتوا محور در مطالعه متن است که مقاله حاضر قصد دارد با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به مطالعات کتابخانه‌ای، آن را از منظر یکی از هفت گزاره مورد نظر این «نظریه پرداز هنرمند»؛ یعنی کثرت معنا بررسی کند و ضمن کاربست رهیافت‌های او در نمونه‌ای از حکایت‌های مثنوی معنوی نشان دهد؛ ادبیات به عنوان پرنفوذترین و مهم‌ترین جلوه‌گاه نظام زبان چرا، چگونه و در پی کدام تمهیدات و سازوکارها، همیشه جا برای خوانش، پویایی و کثرت معنا دارد و شور دریافت در آن هرگز ارضا نمی‌شود. برآیند پژوهش، علاوه بر آن که تأییدی است بر این نظر بارت که هیچ دستوری برای متن ادبی وجود ندارد و خوانش هر خواننده از رمزگان و کدهای زبان شاعرانه است که می‌تواند سویه‌های معنایی آن را رقم بزند، گواهی است بر این فرضیه که رمزگان‌های شعر نه صرفاً به خاطر ابهام در محتوا، بلکه به دلیل هم‌بافتگی، تعامل و برخورداری از فرم «استریو گرافیک» ناگزیر از کثرت معنایند.	نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۸ واژه‌های کلیدی: کثرت معنا تعامل رمزگان رولان بارت مثنوی معنوی
---	---

۱. مقدمه

زبان و ادبیات فارسی «به عنوان یکی از غنی‌ترین سنت‌های فکری و ادبی جهان اسلام، همواره محل توجه پژوهشگران بوده است. در این میان، اشعار مولانا جلال‌الدین بلخی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که پیچیدگی‌های زبانی و عمق معنایی آن، زمینه را برای مطالعات میان‌رشته‌ای فراهم می‌سازد.» (حسن‌زاده عرب، ۱۴۰۵: ۹۵) «اشعار او که از سرآمدان شعر عرفانی است با ظرافتی بی‌نظیر و خاصیت حقیقت‌نمایی، به صورت و معنا جانی ابدی و پایدار بخشیده است.» (راستگو، ۱۴۰۲: ۷۳) و «مثنوی معنوی به عنوان یکی از برجسته‌ترین آثار کلاسیک در ادبیات جهان و ادبیات عرفانی ایران، صاحب شگفت‌انگیزترین ویژگی‌هاست.» (خوبدل، ۱۴۰۵: ۱۰۹) پیوند عمیق و ادغام دیرین ادبیات با عرفان بر کسی پوشیده نیست. اوج تشدید و تحکیم این پیوند در شعر فارسی، قرن هفتم و ظهور مولوی است. تأثیری که غزلیات شمس و فراتر از آن؛ مثنوی معنوی در توجه به معنی و معنای معنی دارد غیر قابل انکار است. سرشت ادغام‌گرایانگی (Integrative) ادبیات، فرصت و آمادی است برای حضور عرفان و عواطف عارفانه و تشدید صدای متأملانه آن. عرفان با نگره هستی‌شناسانه به انسان، این ساحت را پررنگ می‌سازد و ادبیات را به سوی فهم و گستره خوانش سوق می‌دهد.

رولان بارت، نشانه‌شناس پرکار فرانسوی «از نخستین منتقدانی است که نظریات زبان‌شناسی ساختارگرایانه سوسور را در زمینه ادبیات پیاده کرد.» (مقدادی، ۱۳۹۷: ۱۱۰) او ادبیات را نمودگار متن و شبکه‌ای از دال‌های در هم تنیده می‌داند و در پی این نگرش، عنصری- که پیش‌تر «رومن یا کوبسن» در فرمول‌بندی کارکرد ارتباطی زبان به عنوان «رمزگان یا کد» تعریف کرده بود- را پدیده‌ای فراتر از پیام و معنای یگانه و صوری اثر می‌دید. سرشت اصلی و کارکرد مهم این شبکه؛ رهایی از قطعیت و انزوای معنا و ورود به افق کثرت معنا بود.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

مثنوی مولوی نیز به عنوان یکی از بزرگترین گنجینه‌های زبان و ادب فارسی از جهات مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته» (شوگری رشید، ۱۴۰۳: ۲۵۲) و البته «در چند و چون این مباحث هنوز اندیشمندان حوزه علوم انسانی در حال جست‌وجو و ارائه مطالب تازه (فلاح، ۱۴۰۲: ۲۲۴) از جمله مفاهیم الهی، انسانی و الهام‌بخش در مطالعات گوناگون بینارشته‌ای، روان‌شناسی مدرن و... مورد بررسی قرار گرفته است.» (حسن‌نژاد، مسرور، ۱۴۰۳: ۱۱۷) فرضیه مقاله حاضر آن است که عرفان با بن‌مایه‌های زایا و درون‌مایه‌های متأملانه؛ توانش ادبیات را در به کارگیری

رمزگان‌های شبکه‌وار مضاعف می‌سازد و فرم «گنج‌نگاری» یا استریوگرافیک آن را تشدید می‌کند. پدیدارها و عواطف عارفانه، پیام را تحت تأثیر قرار می‌دهد و با باردارکردن آن؛ معنا را سرشار از اسرار، نماد، اغراض چندبعدی و مفاهیم ضمنی می‌کند.

جستار حاضر به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی تلاش دارد خوانش رولان بارتی از نخستین و یکی از پررمز و رازترین حکایت‌های مثنوی، حکایت عاشق شدن پادشاه بر کنیزک ارائه دهد و ضمن آن نشان دهد که هم‌بافتگی رمزگان‌های پنج‌گانه؛ چگونه زمینه را برای متن‌بودگی و کثرت معنا آماده می‌کند.

پرسش کلی این مقاله آن است که کدام سازوکارها و مؤلفه‌ها؛ حکایت مولوی را به سوی کثرت معنا سوق می‌دهد؟ و اصولاً نشانه‌های کثرت معنای مورد نظر رولان بارت در ساختار این حکایت چه بازتابی دارد؟

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

به نظر می‌رسد علاوه بر وجه داستانی حکایت، نوشتارگی زبان، متن‌بودگی ساختار، شبکه‌مندی رمزگان‌های پنج‌گانه، بینامتنیت و مهم‌تر از همه، عاملیت خواننده از مهم‌ترین سازوکارهایی است که معنا را با کثرت همراه ساخته است. در واقع، حضور بن‌مایه‌های عارفانه در درون حکایت مزبور، ناب بودن بافت قصه را از آن گرفته و آن را مشحون از رمزگان‌هایی کرده که ارتباط نسبی‌شان با یکدیگر، فهم خواننده و توانایی قرائت او را به چالش کشیده است. به این ترتیب، معنا با گذر از حدود و ثغور صریح و قشری به ژرفا و لایه‌های ضمنی راه یافته است؛ گستره‌ای که رولان بارت آن را متن می‌خواند و معنا را در آن متکثر (Multiple) می‌بیند.

۱-۳. پیشینه پژوهش

راه‌حلی که رولان بارت با نظریه پنج رمزگان پیش پای نقد ساختاری متون نهاده، منشأ پژوهش‌های بسیاری در چند دهه اخیر شده است. استقبال پژوهشگران از این نظریه او؛ عمدتاً به خاطر توانش آن برای تشریح و بازنمایی جنبه‌های متعدد و غالباً پنهان متن بوده است، ولی مطابق جستجوی ما؛ تاکنون هیچ مقاله‌ای کارکرد این رمزگان را در ارتباط با کثرت معنی و سازوکارهای گریز از تک‌معنایی بررسی نکرده است. از همین رو، جستار حاضر نخستین گام در فراتر بردن بحث رمزگان از دانش زبان‌شناسی و سبک‌شناسی سنتی است. با این حال، مقاله‌های زیر در گشودگی چشم‌انداز این جستار کمابیش تأثیر داشتند.

اسفندیارپور و همکاران (۱۴۰۲) مقاله «بررسی رمزگان ارجاعی و فرهنگی در آموزه‌های اخلاقی منظومه لیلی و مجنون بر اساس مبانی نظریه رمزگان‌ها از رولان بارت» با استفاده از روش تفسیری تلاش کرده است ایدئولوژی و ظرفیت آموزه‌های اخلاقی و اندرزی مثنوی لیلی و مجنون نظامی گنجوی را با استفاده از رمزگان فرهنگی رولان بارت بازنمایی کند. نتیجه‌گیری این مقاله نشان می‌دهد؛ نظامی برای اعتباربخشی به سخنان اخلاقی و اندرزی و نیز تسریع فرایند اقناع مخاطب، از مصادیق معتبر دینی و عرفانی بهره برده و این سازوکار او، پیام شعر و روایت آن را تحت تأثیر قرار داده است.

وحدانی‌فر و صفیخانی (۱۴۰۱) در «تحلیل روایی نمایشنامه در انتظار گودو بر مبنای نظریه رمزگان رولان بارت»، به شیوه توصیفی تحلیلی ساختار آن را از نظر کارکرد روایی، دلالت‌ها و معانی پنهان بررسی می‌کند تا درک بهتری از نهفته‌های آن داشته باشد و به این نتیجه می‌رسد که نویسنده نمایشنامه با ساخت تقابل‌های فراوان و با استفاده از سبک ابزورد ارتباط بین شخصیت‌های نمایش را به مدد مفاهیم دینی و فلسفی به خوانندگان القا می‌کند. کاظمیان و همکاران (۱۳۹۹) در «بررسی و تحلیل قصه حضرت آدم^(ع) در قرآن با رویکرد به نظریه رمزگان‌های پنج‌گانه بارت و آراء مفسران شیعی»، با استناد به منابع کتابخانه‌ای به دنبال کشف و بازخوانی اغراض ثانویه و لایه‌های زیرین متن این پرسش را مطرح می‌سازد که روایت‌های دینی و آراء مفسران شیعی چه تأثیری در بازخوانی معنی دارد. نتیجه تحقیق این مقاله آن است که روایت‌های دینی به عنوان یکی از مهم‌ترین رمزگان‌های فرهنگی بین مسلمانان، نقش وافر در پیش‌برد روایت‌ها دارد.

علاوه بر نمونه پژوهش‌های مزبور، درون کتاب‌های «نشانه‌شناسی کاربرد» (سجودی، ۱۳۹۵)، «رولان بارت» (گراهام، ۱۳۹۴)، «بارت و فوکو و آلتوسر» (پین، ۱۳۹۲)، «درآمد بر تحلیل ساختاری روایت‌ها» (بارت، ۱۳۹۲)، «درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات» (اسکولز، ۱۳۷۹)، «درجه صفر نوشتار» (۱۳۷۸)، «ساختار و تأویل متن» (احمدی، ۱۳۸۵)، و می‌توان درباره موضوع مورد بحث این مقاله مطالبی یافت.

۲. تعامل رمزگان و کثرت معنا

۲-۱. مبانی نظری

طی دهه شصت میلادی «دو واژه برهم زننده، آب‌های آرام دنیای آکادمیک اروپا را برآشفته: نشانه‌شناسی و ساخت‌گرایی. کانون این الگوی پژوهش پاریس بود.» (اکو، ۱۴۰۱: ۲) که توانست پهنه گسترده‌ای از دانش و علوم انسانی را درنوردد. علی‌رغم آنکه ساخت‌گرایی تعریف مشخص

و چارچوب معینی ندارد و مختصات آن در زبان‌شناسی با مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و ... متفاوت است. (نک: بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۸۰-۲۸۱) ولی نشانه‌شناسی و چشم‌انداز وسیع آن درباره «رمزگان» (Code) و «زیررمزگان» (Subcode)؛ راهنمایی روشن برای بسیاری از پیروان پارادایم اخیر بود تا در سایه آن روند ساخت‌گرایی توضیح داده شود.

رولان بارت (Roland Barthes, ۱۹۱۵-۱۹۸۰)، اندیشمند فرانسوی از جمله اندیشمندانی بود که مطالعاتش با ساخت‌گرایی آغاز شد و با به اوج رسیدن در نظریه رمزگان به پساساخت‌گرایی انجامید. آغاز این مسیر او با «فردینان سوسور» (-۱۸۵۷، F. de Saussure, ۱۹۱۳) و «میخائیل باختین» (۱۸۹۵-۱۸۹۵، M. M. Bakhtin) بود، ولی در ادامه به همراهی با «ژان پل سارتر» (۱۹۰۵-۱۹۸۰، J. P. Sartre)، «کلود لوی اشتروس» (C L. Strauss,)، «ژاک لاکان» (۱۹۰۱-۱۹۸۱، J. Lacan) «ژاک دریدا» (-۱۹۳۰، J. Derrida, ۲۰۰۹) و «میشل فوکو» (۱۹۲۶-۱۹۸۴، P. M. Foucault) انجامید. ره‌آورد سیر نخستین او آن بود که «زبان هیچ‌گاه شفاف، بدیهی، مبتنی بر دریافت عام و صریح نیست و الگوی سوسور، فاقد بررسی توانش و دانش زبان در ساخت معانی ضمنی است. (نک: سجودی، ۱۳۹۵: ۷۲) اما دستاورد سیر دومش، تلفیق اندیشه‌های او با فلسفه بود.

از نظر بارت، زبان از سویی می‌آفریند و ساختاری را برملا می‌کند که فرد باید با آن رویارو شود. (مقدادی، ۱۳۹۷: ۱۱۰) و از سوی دیگر؛ در پیوند با ادبیات و برای رها شدن از یک انگاره منجمد و ثابت، سازوکارهای مختلفی را به خدمت می‌گیرد تا به شبکه بی‌انتهایی از کثرت معنا و «کهکشانی از دال‌ها» (Galaxy of signifiers) دست یابد. رمزگان از مهم‌ترین این سازوکارها است که بارت آن را در پنج دسته کلی با دو سویه مختلف تقسیم می‌کند و عملاً نشان می‌دهد که هر متنی با پیش‌فرض‌های ممکن معنایی از سوی مؤلف و خواننده، توانش آن را دارد که توأمان هم نمودی از نظام‌های نشانه‌ای باشد و هم مشحون از لایه‌های معنایی زیرین.

او در این مسیر با دامن زدن به تفاوت بین زبان نویسا با زبان خوانا، و متن با اثر، و نیز طرح موضوع «مرگ مؤلف»؛ نظم صوری نظام ساخت‌گرایی را به چالش کشید و عنوان کرد که این تفاوت‌ها و تمایزها در کنار درهم‌تنیدگی رمزگان است که روایت را انسجام می‌بخشد (Barthes, ۱۹۹۰: ۳) و آن را از گزاره‌های منقول و گزارشی محض و معنی‌های از پیش تعیین شده می‌رهاند. (همو، ۱۴۰۲: ۱۶) در این راستا است که تفاوت اثر با ویژگی «معنادگی»

(Signification) و متن با سرشت «معنازایی» (Significance) منتهی به «کثرت معنا» (نک: آلن، ۱۴۰۰: ۱۳۲) آشکار می‌شود.

از نظر بارت، در معنادهی؛ روایت، فاقد گنج‌نگاری و هم‌بافتگی رمزگان و تهی از خوانش خواننده است؛ زیرا در معنادهی ناشی از اثر رابطه بین دال و مدلول و صورت و محتوا، رابطه‌ای منطقی و از پیش تعیین شده است. در این حالت؛ «عمل خوانش به معنی مصرف مدلول‌های متن و تفسیر آنها است.» (Bowman, ۲۰۰۳: ۱۷)

این در حالی است که در معنازایی، تنوع دال‌ها بسیار پررنگ‌تر از یک‌پارچگی مدلول‌ها است. همین امر سبب می‌شود خواننده دال‌ها را از چشم‌انداز نشانه‌شناختی قرائت کند و ارتباط میدانی و درون شبکه‌ای آنها را در معنازایی از نظر دور ندارد؛ ارتباطی که متن را ناگزیر از کثرت و تقلیل‌ناپذیری می‌کند. چنین رویکردی نشان می‌دهد، رولان بارت در توجه به رمزگان به دنبال طرح نظریه جدید در تحلیل متون ادبی یا راه‌اندازی مکتب جدیدی در نقد ادبی نیست؛ بلکه هدف او ارائه راهبردی نوین در خوانش است. این راهبرد تازه است که به خواننده اجازه می‌دهد بین رمزگان و سطوح معنایی آنها ارتباط و تعامل ایجاد کند.

۲-۲. بحث اصلی

حکایت (Parable)، پدیده‌ای زبانی است که همواره تصویری از تجربه زیسته، دیگری یا تفکری اجتماعی را تبیین می‌کند. از همین روی؛ قابلیت آن را دارد که اندیشه، عاملیت و حضور انسان، در درون آن به شکل رمزگان پدیدار شود. «از آنجا که نظام‌های ارتباطی بین دال‌ها و مدلول‌ها رمزگان نامیده می‌شود، به این نتیجه می‌رسیم که هر طرز فکری را می‌توان یک مجموعه رمزگان دانست.» (پوستر، ۱۴۰۱: ۳۲۵)

در گستره وسیع ادبیات؛ حکایت در ادغام و هم‌دلی با سوژه‌ها و بن‌مایه‌های عرفان، از دُکسا و ناب‌بودگی پیام رها می‌شود و با برخورداری از لایه‌های معنایی ضمنی، از تن دادن به غایت یا انزوای معنی می‌رهد. یکی از راه‌های بررسی سازوکارهای این رهاپیش و آزادی معطوف به خوانش، شناسایی و تأمل در باب رمزگان، چگونگی کیفیت و کارکرد آنها در درون حکایت است. از همین رو، رولان بارت ادبیات را «از طرفی پیشنهاد مصرانه معانی و از سوی دیگر، معانی‌ای شدیداً گریزپا» (بارت، ۱۳۷۴: ۵۹) می‌بیند.

حکایت، شکل جا افتاده داستان‌های روایی عارفانه، «از لحاظ پدیداری، مدیون زبان است.» (Barthes, ۱۹۸۶: ۵۶) انباشتگی آن از اندیشه، فهم و حضور انسان، خبر از پویایی دال و فراتر رفتن معنی از حدود و ثغور پیام و معنی تحت‌اللفظی (The literal meaning) می‌دهد. بارت

در نظریهٔ رمزگان خود؛ این فراروی را از منظر تلاقی رمزگان‌ها می‌نگرد. در این مقاله، این چشم‌انداز او در ارتباط با کثرت معنا در دو سطح بررسی می‌شود.

۲-۲-۱. خوانش، مؤلف و خواننده

رولان بارت خوانش متن را برابر با آفرینش ادبی می‌داند و بر این باور است که هر خوانش، جریانی از تولید اندیشه است. «طبق نظر او، خواندن و تفسیر متن برای پیدا کردن معنا نیست بلکه زیستن در معانی بسیار است.» (مقدادی، ۱۳۹۷: ۵۱۱) نگاه بحث برانگیز او به تفاوت بین متن با اثر، خوانش و «مرگ مؤلف» (۱۹۶۸)، تأثیر ژرفی در دیدگاه پسا‌ساختارگرا بعد از او گذاشت. او معتقد است تقلیل متن به اثر، عملکرد (Function) و نقش (Figure) مؤلف (Author) را به سطح یکی از شخصیت‌های داستان فرو می‌کاهد. با توجه به این نگرش او؛ پیروانش می‌گویند: «مؤلف، فاعلی است که فرض می‌شود متن را به مثابهٔ یک کنش تفسیر می‌کند. مؤلف فرایند گسترده‌تر نهایی است که متن، بخشی از آن است. اگرچه این فرایندی نیست که در نهایت بتوان آن را ضبط و نشان داد. با دیدن یک متن به مثابهٔ یک اثر، ما لزوماً آن را تجلی جزئی یک شخصیت می‌بینیم، مؤلف همان شخصیت است.» (نهاماس، ۱۴۰۱: ۴۵) مؤلف در حقیقت نخستین خواننده‌ای است که معنی را دریافته و آن را در قالب حکایت بیان کرده است. نگاه کنش‌وار و تفسیرمند او، سبب ظهور دو رمزگان هرمنوتیک و پروآیتریک می‌شود. هر دو رمزگان در شکل‌گیری روایت نقش حیاتی دارند و خواننده، نخست از ورای این دو رمزگان و سپس رمزگان‌های دیگر است که با حکایت به سخن درمی‌آید. ارتباط و درهم‌بافتگی این دو رمزگان در ادبیات - که فربه از زبان شاعرانه است - قوی‌تر می‌گردد. این دو رمزگان همانند «گنج» (خوانه‌ها و واحه‌هایی که به صورت شش ضلعی در کندوی غسل دیده می‌شود) به مدد بن‌مایه‌های عارفانه در هم تنیده می‌شوند و حکایت توأم با داستان عرفانی؛ شبیه تصویری استریوگرافیک به نظر می‌رسد.

در مقابل؛ خواننده (Reader) در چشم‌انداز متفاوت و گستردهٔ بارت همانند یک گستره است که سخن متن در آن متجلی می‌شود. کلیت و تمامیت ساختاری و ارزشی متن را نه مؤلف؛ به عنوان آغازگر متن، بلکه خواننده و خوانش او است که ترسیم می‌کند. (Barthes, ۱۹۷۲: ۱۸۱)

توجه بارت به رمزگان؛ دست‌کم دو پی‌آیند داشت: نخست در برابر منتقدانی که نظام ساخت‌گرا را برادرخواندهٔ صورت‌گرایی و نقد فرمالیسم می‌نامیدند، و می‌گفتند پارادایم برساختهٔ «فردینان سوسور» (۱۹۱۳-۱۸۵۷, Ferdinand de Saussure) از پرداختن به معنا

طرفه می‌رود با طرح نظریهٔ رمزگان، فهم روایی را با تبیین و خوانش معانی ضمنی هم‌ارز ساخت و نشان داد خوانش رمزگان هر متنی یک آغازیدن است؛ آغازشی برای تحریک معنای ضمنی و فراتر بردن آن از طریق چشم‌اندازی نو بخشیدن به دلالت و نشانه‌شناسی. (Barthes, ۱۹۶۰: ۸۹-۹۰) دوم اینکه شیوهٔ مطالعات نشانه‌شناسی را تحت تأثیر قرار داد. «از دیدگاه رولان بارت کار نشانه‌شناس یافتن دلالت معنایی در گسترهٔ بی‌پایان زندگی بشر است.» (بارت، ۱۴۰۰: ۱۲)

۲-۲-۲. هم‌بافتگی رمزگان‌ها در معنازایی و کثرت معنا

در نگرش بارت، رمزگان هرمنوتیک (Hermeneutic Code) با ایجاد پرسش، چیستان و معما متن را واجد خوانش و پاسخ می‌سازد. خواننده در رویارویی با این رمزگان، برای رسیدن به لحظهٔ شناخت که بخشی از «طبیعت برگشت‌ناپذیر» (Irreversible) هر متن است، حدس‌هایی دربارهٔ آن می‌زند تا از این طریق فضای اسرارآمیز و مبهمی را که مؤلف ایجاد کرده است روشن‌تر کند. منظور از معماوار بودن این رمزگان، وجه پرسشی، تردیدزا و شبهه‌انگیز نشانه‌ها است به طوری که نشانه‌ها با «تأخیر وضوح و رسایی» (Resolution delay) همراه می‌شوند. انگیزه‌های پنهان، پرسش‌ها و ابهام‌هایی که مؤلف می‌آفریند، خواننده را در وضعیت «درگیری شناختی» (Cognitive engagement) قرار می‌دهد و او را تحریک می‌کند که در فرایند خوانش درگیر شود؛ نه آنکه منفعلانه به دنبال کشف معنای ثابت باشد. در حکایت مذکور از مثنوی معنوی، بیماری غیرمترقبهٔ کنیزک نخستین معمایی است که مؤلف آن را مطرح می‌کند و با ارائهٔ تمثیل به تفسیر آن می‌پردازد. این معما، لایه‌هایی از معانی ضمنی دیگری را شکل می‌دهد که خواننده برای شناخت آنها، ناگزیر از خوانش است:

چون خرید او را و برخوردار شد	آن کنیزک از قضا بیمار شد
آن یکی خر داشت و پالانش نبود یافت	پالان گـرگ خـر را در ربود
کوزه بودش آب می‌نامد به دست	آب را چون یافت خود کوزه شکست

(مولوی، ۱۳۹۰: ۶)

تفسیری که مولوی در مقام مؤلف از چند و چون معمای مزبور به زبان تمثیل ارائه می‌دهد برگرفته از نگاه هستی‌شناسانهٔ او در عرفان است. از یک طرف؛ رمزگان اخیر محرکی است برای خواننده تا معما و تفسیرهای مطرح شده از سوی مؤلف را فتح بابی برای گفتگو و خوانش گفتمان آن ببیند؛ زیرا «مثنوی کتابی سربسته و تک‌لایه نیست که با یک دو بار خواندن پروندهٔ آن بسته شود. همچنین در زمرهٔ آثاری با نظام تألیفی بسته قرار نمی‌گیرد که خود مؤلف، گزاره‌ها را به نتیجه رسانده باشد و مخاطب را از نتیجه‌گیری‌های جدید محروم کند؛

بلکه در ردیف آثاری قرار دارد که دارای نظام تألیفی باز هستند؛ بدین معنا که سرنوشت اندیشه مؤلف آن به هوش هرمنوتیکی مخاطب گره خورده است و تراوش معنا در آن با سطح آگاهی خواننده رابطه مستقیمی دارد.» (فرامرز قراملکی، ۱۳۹۰: ۱۱)

از طرف دیگر؛ توازی و هم‌جواری رمزگان‌ها هرگز نمی‌تواند موجد گفتمان شود؛ زیرا رمزگان به تنهایی کوچک‌تر از آن است که خوانش گفتمانی را برانگیزد. بارت بر این باور است که تعامل و هم‌بافتگی رمزگان‌ها با یکدیگر یکی از مؤلفه‌های تمییز متن از اثر و زبان نوشتاری از زبان خواننداری است. به علاوه؛ تعامل اخیر سبب بروز کثرت معنا و ظهور شأن گفتمانی متن است. بنابراین؛ رمزگان هرمنوتیکی در پیوند با رمزگان‌های دیگر؛ به ویژه پروآیترتیک است که فرایند خواندن را به سوی کثرت معنا تحریک می‌کند. (Bowman, ۲۰۰۳: ۱۷) و در پیوستگی با رمزگان اخیر، خواننده را از تمرکز بر پیام دور و به گفتمان نزدیک‌تر می‌سازد. تعامل این دو رمزگان با وجود تفسیرها و توجیه‌های تمثیلی مؤلف، با توصیف و نقل زنجیره‌های دیگری از رویدادها که به ظاهر در جهت پیش‌برد منطقی و درست پی‌رفت حکایت است، فربه‌تر و پیچیده‌تر می‌گردد و ما را در ادامه حکایت با خوانش گفتمانی روبه‌رو می‌کند. در رمزگان کنشی (Proairetic)؛ اعمال و رویدادها همان‌طور که درک می‌شوند از طریق خوانش، خواننده را به سوی معنا راهنمایی می‌کنند. این رمزگان‌ها که مؤلف آنها را برای پی‌رفت منطقی داستان روایت می‌کند به جای آنکه متوجه افزایش اطلاعات و تجارب خواننده باشد، مصروف توصیف زنجیره‌ای از رویدادها و رخدادها با «کنش لحظه‌ای» (Semelfactive) می‌گردد و دسته‌ای از آگاهی‌ها و اطلاعات خام با معنای صوری و صریح را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. خواننده در پی ایجاد تعامل بین رمزگان‌های هرمنوتیک و کنشی، معانی صوری و صریح آنها را ابتدایی‌ترین شکل از معانی ضمنی و هاله‌ها و وهم‌هایی می‌بیند که با گریز از دانش استقرایی و قیاسی کثرت معنا را دامن می‌زنند. نمونه‌ای از این کنش‌های لحظه‌ای که در آن تعامل بین رمزگان هرمنوتیک و پروآیترتیک دیده می‌شود؛ راز و نیاز پادشاه با خداوند و تقاضای مدد از او است که از یک‌طرف سبب پیش‌برد روایت و از طرف دیگر موجد خوانش است. زیرا مناجات شامل رمزگان‌هایی است که هرگز نمی‌توان آن را در دانش استقرایی و قیاسی گنجانند.

من چه گویم چون تو می‌دانی نهان
بار دیگر ما غلط کردیم راه
زود هم پیدا کنش بر ظاهر
اندر آمد بحر بخشایش به جوش

کای کمینه بخششت ملک جهان
ای همیشه حاجت ما را پناه
لیک گفتمی گر چه تمی‌دانم سرت
چون برآورد از میان جان خروش

(مولوی، ۱۳۹۰: ۷)

بسیاری از لکسیاس (Lexias) یا خوانه‌هایی (Barthes, ۱۹۷۰: ۲۰۴) که رمزگان‌های کنشی این حکایت را شکل می‌دهند در پی نگاه عارفانه مولوی به مناجات و تفسیرهایی است که خواننده از آنها دارد. این خوانه‌ها که در ظاهر سبب پی‌رفت روایت هستند، در باطن مشحون از معانی ضمنی‌اند. درماندگی و عجز طبیبان از درمان کنیزک سبب تضرع و توجه شاه به درگاه الهی و به جوش آمدن دریای لطف حق می‌گردد. به این ترتیب، رویدادهایی که در قالب کنش روایت را ممکن می‌سازند در تعامل با رمزگان هرمنوتیک، کوششی به شمار می‌آید که قصد دارد از منظر عارفانه پاسخی برای معمای نخستین باشد. طبیب الهی را در خواب دیدن توسط شاه، درخواست توفیق از حق، دیدار شاه با طبیب الهی، خلوت طبیب با کنیزک جهت درمان او، دریافت علت رنج، آوردن زرگر پیش کنیزک، کشتن زرگر و درمان کنیزک مهم‌ترین این کنش‌ها هستند.

هر یک از این رمزگان‌ها هر چند زیر سایه بن‌مایه‌های عرفانی برخوردار از اغراض ثانویه و معانی ضمنی‌اند، اما در نهایت به دلیل هم‌بافتگی با رمزگان‌های دیگر از جمله هرمنوتیک است که خواننده را با کثرت معنا و عدم قطعیت آن روبه‌رو می‌کنند. بارت سازوکارهای مختلفی از این هم‌بافتگی رمزگان‌های هرمنوتیک و پروآیرتیک که معماها (Enigmas) را درون متن ادبی تشدید می‌کند را شناسایی کرده است. (Bowman, ۲۰۰۳: ۱۷-۳۶) که در این مقاله به سه مورد اصلی آن اشاره می‌شود:

۲-۲-۲-۱. تله (Snare): این نوع از رمزگان، شامل «فرارهای عمدی از حقیقت» (Deliberate evasion of the truth) است که از سوی مؤلف درون متن صورت می‌گیرد. مؤلف با به‌کارگیری رمزگان تله؛ عامدانه از وضوح و روشنگری دال طفره می‌رود و با این کاربرد، دست خواننده را برای خوانش باز می‌گذارد. به گفته کالریج، مؤلف در این نوع از رمزگان «به راستی از مخاطب خود انتظار دارد که ناباوری‌اش را با کمال میل موقتاً کنار بگذارد.» (نقل از ریکور، ۱۳۹۸: ۳۶۰/۱)

توصیف ناقص از شخصیت طبیب الهی نمونه‌ای از این تله است. هر چند گفته مولوی درباره طبیب غیبی و الهی با نگرش شاعرانه و عارفانه، معنایی منشوری دارد، ولی آنچه که خوانش خواننده و کثرت معنای متعاقب آن را دامن می‌زند، فرارهای عامدانه او از روشنگری در شخصیت وجودی طبیب است. خواب دیدن پادشاه و شناسایی نشانگان طبیب از طریق

رؤیا و خیال، و مهم‌تر از همه دام بودن خیال برای طیب الهی - که یکی از اولیای الله است - کنش روایی حکایت را با خوانش هرمنوتیکی آن ادغام کرده است.

دید شخصی فاضلی پرمایه‌ای	آفتابی در میان سایه‌ای
می‌رسید از دور مانند هلال	نیست بود و هست بر شکل خیال
نیست‌وش باشد خیال اندر روان	تو جهانگی بر خیالی بین روان
بر خیالی صلح‌شان و جنگ‌شان	وز خیالی فخرشان و ننگ‌شان
آن خیالاتی که دام اولیاست	عکس مه‌رویان بستان خداست
آن خیالاتی که شه اندر خواب دید	در رخ مهمان همی آمد پدید

(مولوی، ۱۳۹۰: ۸)

خواننده آگاه به عرفان مولوی می‌داند که او «این معانی را به حالت خواب تمثیل می‌کند؛ به این قرار که شما در خواب شخصی را می‌بینید که با او گفت‌وگو می‌کنید؛ چه بسا رازی که در بیداری نهفته بود از گفتار آن شخص در خواب بر شما آشکار می‌گردد، چنین می‌پندارید که دیگری در خواب با شما آن راز را گفته است و حال آن که همین خود شما هستید که در خواب با خود حدیث می‌کنید. در حقیقت دو جلوه و دو طور مختلف از یک روح در دو پرده تو در تو.» (همایی، ۲۵۳۶: ۶۶۷)

بن‌مایه‌های عارفانه این حکایت که لابه‌لای کنش روایی تعبیه شده است، در حقیقت تله‌هایی رمزگانی است که معنای متن را در محور هم‌نشینی سخن به طور ریزوماتیک بسط و اشاعه می‌دهد و با چندشاخه ساختن مدخل‌های معنایی رمزگان، سازوکار معنازایی و کثرت معنا را فراهم می‌آورد. خیال و «نیست‌وش» بودن آن، از جمله این بن‌مایه‌ها است که ساخت معنایی کنش و رمزگان پروآیترتیک را تحت تأثیر قرار داده است. نیست بودن طیب الهی و هست بودن آن بر شکل خیال؛ معمای دیگری را در کنش روایی متن می‌آفریند و معنا را با تعمق تازه‌ای روبه‌رو می‌سازد.

خیال (Imagination) یکی از قوای ادراکی انسان است و نقش مهمی در ایجاد تداعی‌ها و تصویرسازی‌های عارفانه دارد. ایماژ (Image) یا تصویرهای ذهنی خواننده، محصول مستقیم خیالی است که مؤلف بساط آن را در متن چیده است. ایماژ نشان می‌دهد هر حکایت عرفانی به واسطه خیال، می‌تواند محل تلاقی جهان متن با جهان خواننده باشد.

آنچه که خیال را در قالب پی‌رفتهای داستانی پیش روی خواننده قرار می‌دهد، رمزگان کنشی یا پروآیترتیک است. و آنچه که ساحت‌های معنایی خیال و ایماژهای ناشی از آن را با کثرت معنا مواجه می‌کند، نحوه رویارویی خواننده با این ساحت‌ها و مدخل‌های آن است.

پیداست که حضور خیال در درون روایت آن را از فروکاستن به گزارش و گفتار توصیفی می‌رهاند و اگر چه ممکن است موجد معانی متعدد نگردد، ولی با دیالکتیکی که بین جهان متن با جهان خواننده می‌آفریند عاملی مؤثر در تکثیر معنا به شمار می‌آید؛ البته باید گفت در زبان شاعرانه عرفان، گستره خیال بسیار بی‌حد و کران است. آنچه این گستردگی را در حکایت تعدیل می‌کند تعامل رمزگان‌های پروآیتریک و هرمنوتیک حکایت با رمزگان‌های دیگر؛ یعنی رمزگان معنابنی (Semantic code) یا دالی، نمادین (Symbolic code) و فرهنگی یا ارجاعی (Referential code) است. در این تعامل است که متن به بافتی استریوگرافیک یا گنج‌واره تبدیل می‌شود و رمزگان‌های مزبور، معانی انتزاعی (Abstrait) ناشی از خیال را به معانی انضمامی (Concret) تبدیل می‌کند و برای خواننده این فرصت را می‌آفریند که با پایگان دانش خود و از طریق نشانه‌شناسی به دنبال رمزگشایی از دال‌ها، نمادها و آیین‌ها و آداب سه رمزگان اخیر باشد.

از طرف دیگر؛ خیال در هم‌سویی با عرفان، سبب انتشار و انفجار (Dissemination) زمینه می‌گردد و علاوه بر آنکه ساختار روایی متن را وسیع‌تر می‌سازد، قدرت تبیین و خوانش آن را هم افزایش می‌دهد. این گسترش موجد تحلیل گفتمان می‌شود و بدون شک بر خوانش خواننده و نحوه عملکرد او تأثیر می‌گذارد. در واقع؛ انتشار و انفجار برآیند پیوند طبیعی رمزگان در درون متن است.

تأمل در باب خیالی که مولوی سرشت بنیادینش را «دام اولیا» معرفی می‌کند نشان می‌دهد «به سادگی می‌توان کلمه خیال را از آن معنی محدود و تقریباً فراموش شده قدما، به ایماژ توسعه داد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۹) به عبارت دیگر، خیال با تولید ایماژهای مختلف در ذهن خواننده، سلطه و یک‌پارچگی مدلول را در هم می‌شکند و به او این مجال را می‌دهد به عنوان کسی که بیرون از دنیای حکایت قرار دارد، به حوزه کنشی آن وارد شود. از دیدگاه بارت، اگر لذتی در خوانش وجود دارد از طریق همین نزدیک شدن است.

سهم خیال در کثرت معنا زمانی گسترش می‌یابد و به عرصه گفتمان وارد می‌شود که عامل پیوند مفاهیم معنوی و انتزاعی با تجربه انسانی گردد. در حکایت مولوی، این پیوند فضای رمزگانی خواب، مناجات و راز و نیاز پادشاه با خداوند، آمدن طبیب الهی، و دانش غیبی او از راه علاج کنیزک را رقم زده و به این ترتیب زمینه را در سطح متن منتشرتر و گسترده‌تر کرده است. البته باید گفت، خیال در وادی شعر و عرفان؛ عرصه غیاب منطق است از همین رو، هرمنوتیک و خوانش شعر حد یقف ندارد. بنابراین پیوند خیال با تجربه زیسته

انسان که نمود بارزش را می‌توان در حکایت دید، سازوکاری است رندانه برای کثرت معنا و گفتگو با خواننده. قراین صحت این موضوع و آنچه مطرح شد را می‌توان در سرتاسر مثنوی معنوی دید. از این منظر، «مثنوی بزرگترین کتابی است که فرهنگ بشری به خود دیده است.» (همان، ۱۳۷۲: ۶۳-۶۴)

معما و معنی مرموز دیگری که سبب کثرت معنا در این حکایت می‌شود رویداد پایانی آن است که مولوی از آن به «نیک بد نما» یاد می‌کند. کشتن زرگر به دست حکیم و رخصت و رضایت پادشاه در این باب معمایی است که صرفاً با درون‌مایه‌های عرفانی می‌توان آن را فهم کرد.

رویداد اخیر به تنهایی شامل هر پنج رمزگان مورد نظر رولان بارت است؛ تقابل آلودگی با صفا، نیک با بد، مسلمان با کافر، شقی با متقی و قهر با لطف، به همان اندازه که رمزگان پروآیترتیک آن را با رمزگان نمادین گره زده است. پیشنهاد بارت در این رمزگان؛ توجه بر «تقابل‌های باینری» (Oppositions Binary) (نک: مقدادی، ۱۳۹۷: ۱۷۲) است. تقابل باینری به تعارض بین یک جفت مفاهیم یا ایده‌های متضاد اشاره دارد که با رابطه متضاد از یکدیگر تعریف و شناسایی می‌شوند. تا جایی که یکی بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. حضور این ساختارها در متن ادبی، سبب تحلیل معنی و خوانش آن می‌شود، اما این تحلیل و خوانش مبتنی بر دلالت است نه کشف یا توصیف معانی صوری و تحت‌اللفظی. از همین رو؛ رمزگان-های نمادین با خاصیت تقابل و تمایز را می‌توان یک اصل ساختاری عمیق در نظر گرفت که نقشی فراتر از ایجاد ارتباط و انتقال معنی دارد. «گرماس درک تقابل‌ها را زیربنای آن چیزی می‌داند که او ساختار بنیادی دلالت نامیده است و می‌نویسد ما قادریم تمایزها را درک کنیم و به خاطر همین درک تمایزهاست که جهان در برابر ما و در راستای مقاصد ما شکل می‌گیرد.» (نقل از سجودی، ۱۳۹۵: ۱۰۹)

علاوه بر تعامل رمزگان نمادین با رمزگان پروآیترتیک، معانی ضمنی و لایه‌های پنهان معنابنی این حکایت هم در تعامل با کنش‌های طبیب غیبی و پادشاه، تأویل‌ها و خوانش‌های هرمنوتیکی خواننده را به گستره کثرت معنا سوق می‌دهد. در نظریه رمزگان بارت؛ کد معنابنی یا دالی فراتر از سطح صوری متن، به عناصری اشاره دارد که دلالت‌های مازاد و ژرف‌نگرانه‌تری را فراتر از معانی تحت‌اللفظی به متن ضمیمه می‌کند. بر این اساس، او توارد ذهنی و بارقه‌های معنایی‌ای که به طور پنهان وزن معنایی متن و وضعیت فهم آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از طریق دلالت ضمنی (Connotation) وقوع می‌یابد، معنابن می‌خواند.

معانی ضمنی حاصل از این رمزگان است که سبب می‌شود هر متن ادبی از فروکاستن به یک معنی ناب و یکپارچه رها شود و خواننده از «طبیعی جلوه دادن» (Naturalization) آن طفره رود. (۱۳۹: ۲۰۲۲: Chandler) بارت، کارکرد این رمزگان را در خوانش و تکثر معنایی پررنگ‌تر از معانی متعارف و تشخیصی (Denotation) می‌بیند. رمزگان مبتنی بر معنای ضمنی (Implied meanings) با سوسو زدن‌های معنا (Flickers of meaning)، درک عمیق‌تری را در مورد شخصیت (Character)، وضعیت (Setting) و طرح (Plot) متن می‌طلبد.

از نظر بارت، این رمزگان ارتباط تنگاتنگی با نمادگرایی و استفاده از ابزارهای ادبی مانند استعاره و تشبیه دارد؛ زیرا هر سه مؤلفه مذکور افق معنایی‌ای «فراتر از سطح» (Beyond the surface) پیش روی خواننده می‌گشاید. «فصل مشترک گرایشات نظری معاصر در باب این صنایع، از یاکوبسن گرفته تا لیکاف، این است که فنون بلاغی صرفاً آرایه‌های سبکی نیستند بلکه از سازوکارهای شکل دهنده گفتمان، به مفهوم کلی کلمه هستند.» (سجودی، ۱۳۹۵: ۵۳) و سرانجام اینکه؛ کشتن زرگر در معنای صریح و تحت‌اللفظی حکایت، عملی غیر اخلاقی و ضد انسانی است، حال آنکه این عمل در پیوست با عرفان و ساحت‌های معنایی آن؛ مدخل‌ها و خاستگاه‌های مختلفی برای خوانش خواننده ایجاد می‌کند و عملاً تمهیدی می‌شود برای نقصان معنا و گریز از معنی یک‌پارچه و مدلول محور.

برای کسی که بیرون از منظومه فکری عرفان ایستاده است، توجیه این رویداد از نظر فرهنگی و ارجاع آن به ساختارهای متعارف اخلاق غیر قابل تصور است، اما خواننده آشنا به رمزگان، هر یک از کنش‌های این حکایت را «واقعه‌ای بزرگ»، «حادثه معنا» و «تجربه زیستی که گویا نمی‌توانست بروزی مستقیم داشته باشد.» (گرمس، ۱۳۸۹: ۸-۱۲) می‌بیند. «واقعه‌ای که نه تنها تحت نظارت و کنترل کنش‌گر شکل نگرفته است، بلکه از هیچ برنامه معین و مشخص و از قبل تعیین شده‌ای تبعیت نمی‌کند.» (همان: ۸) نابهنگام بودن این واقعه از ناتوانی و عجز مخاطب در پذیرش علت قتل زرگر حادث می‌شود.

شاه آن خون از پی شهوت نکرد	تو رها کن بدگمانی و نبرد
تو گمان بردی که کرد آلودگی	در صفا غش کی هلد پالودگی
بهر آن است این ریاضت وین جفا	تا برآرد کوره از نقره جفا

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۴)

۲-۲-۲-۲. **ابهام (Equivocation)** که شامل تلفیق و امتزاج حقیقت و تله (Mixing truth and snare) است. در این سازوکار، رمزگان همانند چوب دوسر عمل می‌کند که یک سر آن در تجربه زیسته خواننده، و سر دیگرش در ترفندهایی جای دارد که بی‌شبهت با تله و فرار

تعمدی از توضیح و روشن سازی معنا نیست. بدون ابهام، حکایت کیفیت طبیعت گرای خود را که مبتنی بر روایت محض و گزارش گونه است، حفظ می کند.

ابهام؛ به ویژه در عرفان سبب سیورورت معنی و گردش فهم و نگاه خواننده در زوایا و خفایای متن می گردد.

عرفان و هم دلی آن با اسرار، سبب می شود تمامی پی رفت ها و رمزگان های کنشی یا پروآیترتیک متن، تحت کنترل یک عامل باشد و آن ابهام است. ابهام در این حکایت دقیقاً وقتی آغاز می شود که مسیر طبیعی وقایع و توالی طبیعی، معین یا هدف مند تجربه زیسته انسان مختل می شود و نگاه عارفانه او راه حل این اختلال در عالم غیب می جوید. اختلال و وقفه در روند زندگی عادی، ابتکار عمل را به دست قهرمانان فرامادی می دهد؛ از همین رو، کارها و کنش های این قهرمانان همواره برای خواننده محل تفسیر و خوانش است.

بیماری کنیزک و تلاش بی سرانجام طبیعیان دربار مهم ترین رمزگان مبهم و تنش زای این حکایت است. این که تجربه طبیعیان در درمان کنیزک برخلاف سایر موارد، پاسخ معکوس می دهد و آنها دسته جمعی از درمان او درمی مانند؛ مسئله ای تردید آمیز است که از یک طرف رمزگان هرمنوتیک و خوانش تفسیری حکایت را سبب می شود، و از طرف دیگر؛ راه را برای بافت گنج های دیگر پی رفت آماده می سازد.

هر چه کردند از علاج و از دوا	گشت رنج افزون و حاجت ناروا
آن کنیزک از مرض چون موی شد	چشم شه از اشک خون چون جوی شد
از قضا سرکنگبین صفرآ نمود	روغن بادام خشکی می فزود
از هلیله قبض شد اطلاق رفت	آب آتش را مدد شد همچو نفت

(مولوی، ۱۳۹۰: ۷)

تنش پیش آمده از این ابهام، ساحت معنایی جدیدی را در فرایند حکایت می آفریند؛ به طوری که ادامه داستان تابع این تنش و ابهام می گردد. معکوس شدن تمام تجربه های پیشین طبیعیان از درمان، ابتکار عمل را از آگاهی انسان می گیرد و آن را با ابهام درگیر می سازد. در نتیجه، ابهام پیش آمده، کانونی می شود برای خوانش های متعدد و کثرت معنا. زیرا ابهام با تبدیل شدن به نشانه و بارداری از کثرت معنا، طریقه ای است روایتی برای معرفی خواننده که بر اساس آن؛ انسان «موجودی خودآگاه است که می داند معنا و حقیقت در چارچوب واقعیتی از پیش صیقل یافته قرار نگرفته است.» (تورپ، ۱۴۰۱: ۲۱۲)

مؤلف در مقام نخستین خواننده، این نشانه مبهم را در تلفیق با درون مایه های عارفانه تفسیر و قرائت کرده است. قرائت او، مدخل های مختلفی از رمزگان های فرهنگی، معنایی و

نمادین را وارد نظام نشانه‌شناختی متن می‌کند در نتیجه؛ متن حکایت به صورت بافتی استریوگرافیک در می‌آید و هر گونه درکی از رویدادهای آن، مستلزم عاملیت و دخالت ایدئولوژی، باور و میزان فهم خواننده از لایه‌های ضمنی متن می‌گردد.

گر خدا خواهد نگفتند از بطر
پس خدا بنمودشان عجز بشر
ترک استثنا مرادم قسوتی است
نی همین گفتن که عارض حالتی است
ای بسی ناآورده استثنا به گفت
جان او با جان استثنا است جفت
(همان)

خوانش مؤلف به عنوان یک افزونه، هم اطلاعاتی دربارهٔ معمای ناتوانی طبیبان دربار از درمان کنیزک می‌دهد، و هم آنکه به عنوان بخشی از روایت، کنش‌های روایی و پروآیرتیک آن را تأمین می‌کند. این افزونه که برگرفته از نگرش عارفانه و الهیاتی است چندصدایی رمزگان را در معنازایی مضاعف می‌کند.

نمونهٔ دیگری که سبب ابهام بیش از پیش این حکایت شده است «جرّ جرار کلام» مولوی دربارهٔ ادب است. به ظاهر این قسمت از رمزگان کنشی مناسبت و پیوستگی‌ای با پی‌رفت اصلی حکایت ندارد. توصیفی که مولوی از ادب دارد در چشم‌انداز عارفانهٔ او به «تسلیم شدن محض انسان در برابر خداوند» تعبیر می‌شود، اما این تفسیر او همانند تکه‌ای جداافتاده خود را در متن نشان می‌دهد که از نظر موضوعی نه با بیماری کنیزک، نه با ورود و حضور طبیب الهی و نه با ناتوانی و درماندگی طبیبان دربار و شاه هیچ مناسبت آشکاری ندارد.

«ادب، نگاه‌داشتن و رعایت شرایط هر چیز، و ملکه‌ای است در شخص که او را از کارهای زشت بازدارد.» (سجادی، ۱۳۹۳: ۶۸) مولوی با طرح این موضوع در بحبوحهٔ حکایت و اشاره به بن‌مایهٔ عارفانهٔ ادب؛ در حقیقت در میان تار و پود رمزگان کنشی، طرح‌هایی از سه رمزگان نمادین، معنایی و فرهنگی را نیز در هم می‌تند. از یک طرف؛ خواننده در این طرح تعاملی و درهم‌تنیده، به تفسیر و خوانش معنای عمیق ادب در تقابل با بی‌ادبی و محروم ماندن از لطف رب می‌نشیند، و از طرف دیگر؛ با گره زدن معنای ادب به رمزگان‌های معنایی و فرهنگی، از دال‌ها و نشانه‌های شعر، معناهای تازه‌ای می‌آفریند که به کثرت معنا می‌انجامد. لازم به ذکر است از نظر بارت که به نوعی پیرو باختین است، همهٔ فرهنگ‌ها به دلیل حضور عاملیت انسان، سرشار از رمزگان‌های گوناگون است و ادبیات، تجلی‌گاه اصلی این حضور است. در سودای مکالمه‌محور باختین، «دنیای فرهنگ و ادبیات در گوهر خود به بی‌کرانی جهان است، ما از گستردگی جغرافیای آن سخن نمی‌گوییم، بلکه ژرفای معنایی آن را در نظر داریم که به بی‌انتهایی ژرفای ماده است.» (باختین، ۱۳۷۳: ۱۱۷)

رمزگان فرهنگی «هر آنچه در حیطه فرهنگ قرار می‌گیرد را بازگو می‌نماید.» (مقدادی، ۱۳۹۷: ۱۱۲) پذیرش اثر به عنوان متن، سرآغازی بر رمزگان فرهنگی است؛ زیرا متن دارای دو نشانه قطعی است: فردیت انسان و اندیشه او. بارت در کتاب «لذت متن» که «اوج و عصاره تأملات خلاقانه او درباره نوشتار است» (بارت، ۱۴۰۲: ۶) با جابه‌جا کردن ارزش و اهمیت فردیت انسان با سوپزکتیویته، متن را متناظر با فردیت و متضمن معنای بی‌نهایت می‌داند. او با این پیام که «متن به اندیشه شکل می‌دهد و اندیشه به زندگی» (نقل از: توروپ، ۱۴۰۱: ۲۹) مجاری خوانش اثر را به سوی فرهنگ و کارکرد ارجاعی آن سوق می‌دهد.

نخستین خواننده مثنوی معنوی که با ایجاد تعامل و پیوستگی بین رمزگان‌ها، معانی انتزاعی و تجریدی عرفان ربا رمزگان‌های هرمنوتیک، فرهنگی و معنایی زندگی واقعی و تجربه زیسته انسان در هم می‌آمیزد، خود مولوی است. «مولانا داستان‌ها را غالباً با نگاهی واقع‌بینانه به زندگی واقعی آغاز می‌کند و بسط می‌دهد و در فرصت‌های مناسبی که در خلال داستان‌پردازی پیش می‌آید، آن را تأویل به واقعه‌ای درونی در هستی انسان و قوت‌ها و قابلیت‌های مثبت و منفی او می‌کند تا امکان بهره‌برداری از آن برای بیان جهان‌بینی عرفانی فراهم آید؛ به همین دلیل داستان در مثنوی هم برشی از زندگی واقعی را می‌نماید و هم زمینه و فرصت مناسب برای بیان و شرح و توضیح آن را فراهم می‌آورد.» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۲۸۹)

از همین رو، او با تعلیلی شاعرانه و عارفانه به سراغ ادبی و خوانش آن می‌رود، سپس با تمثیل‌ها و مصداق‌های عینی معنای دریافتی خود از ادب را به مخاطب ارائه می‌دهد و در بستر این ارائه، اطلاعات و آگاهی‌های معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه خود را با مخاطب به اشتراک می‌گذارد. اشتراک اخیر، سبب گسترش زمینه خوانش و آغازگاهی برای اشاعه، انتشار و کثرت معنا است.

از ادب پر نور گشته است این فلک
وز ادب معصوم و پاک آمد ملک
بُد ز گستاخی کسوف آفتاب
شد عزازیلی ز جرئت ردّ باب
(مولوی، ۱۳۹۰: ۹)

بارت به پیروی از دریدا، اشاعه را فرایندی می‌داند که طی آن نشانه‌ها و معانی متن گسترش می‌یابد و با ایجاد اشتراک در اطلاعات و آگاهی‌های خواننده با نحوه درک و تفسیر مؤلف از دنیای پیرامون انسان، و نیز رسانگی ایده‌ها و باورها، عملاً راه را برای کثرت معنا هموار می‌سازد. در واقع؛ بارت اشاعه را ترفندی می‌داند که درون متن به طور ضمنی سبب شکل‌گیری درک اجتماعی و فرهنگی می‌شود. (Castro & Portela, ۲۰۱۹: ۱۶-۱۷)

از همین رو، می‌توان گفت اشاعه با بازتاب و انتشار دغدغه‌های فرهنگی، اجتماعی و ایدئولوژیکی مؤلف در بین لایه‌هایی از رمزگان کنشی، زمینه متن را به بافت بیرون از متن گره می‌زند و خوانش را تقویت و قدرت معنایی آن را مضاعف می‌سازد. در واقع؛ اشاعه و انتشار، سازوکاری است که ما را از یکپارچگی و مطلق بودن معنا می‌رهاند. «در عرصه فرهنگ، برون بودگی نیرومندترین محرک درک است.» (باختین، ۱۳۷۳: ۱۱۳)

۲-۲-۲-۳. انسداد (Jamming) شامل بلوکه کردن درک و بستن راه فهم (Blocking the reader's understanding) مخاطب می‌شود. از مهم‌ترین انسدادهایی که در این حکایت حضور دارد، صحبت درباره شمس تبریزی و گریز مولوی از افشای سر او است. خواننده در برخورد با این انسداد، ناگزیر است آن را از منظر یکی از دو درون‌مایه مهم عرفان؛ یعنی عشق و انسان کامل قرائت کند. به این ترتیب؛ خوانش او به دلیل امتزاج رمزگان‌های حاضر در متن با دو درون‌مایه عرفانی مذکور، عملاً به کثرت معنا راه می‌یابد.

چون حدیث روی شمس‌الدین رسید	شمس چارم آسمان سر در کشید
واجب آید چون که آمد نام او	شرح رمزی گفتن از انعام او
من چه گویم یک رگم هشیار نیست	شرح آن یاری که او را یار نیست
شرح این هجران و این خون جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۰)

مولوی پژوهان بر این باورند که «شمس به عنوان شمس مطرح نیست، بلکه شمس یکی از وجوه کلی تجلی انسان الهی در تاریخ است، و این امری است که از آغاز تاریخ بشریت جلوه‌ها و ظهورات گوناگونی داشته است. مولوی، ستایش‌گر ظهورات انسان الهی در تاریخ است، در حقیقت خود را در آینه شمس می‌نگرد و چیزی را که امتدادی است از آغاز تا بی‌نهایت.» (بلخی (مولانا)، ۱۴۰۱: ۶۰/۱)

بارت در چشم‌انداز پساساخت‌گرا، نگرش خود در دیگری را عاملی می‌بیند که در سایه آن معنای متن بسیار گسترده‌تر و پرابهت‌تر از پیام صریح آن است. از نظر او، ناتوانی از تجسم دیگری، ویژگی کسانی است که موجودیت اجتماعی ندارند (بارت، ۱۴۰۰: ۸۴) و زبان‌شان یک پارچه^۱ است.

۱. «زبان یک پارچه با غلبه بر دگر مفهومی، تفکر کلامی-ایدئولوژیک را منسجم می‌نماید و تمرکز می‌بخشد.» (باختین،

اگر بپذیریم که شمس، نقش جان مولوی است، خواهیم دید اندیشه و زبان مولوی در رابطه تعامل و هم‌دلی با شمس شکوفا می‌شود و خواننده ناگزیر است ردپای مُدرکات ذهنی و عینی او را در مناسبات فکری و اندیشگانی شمس بجوید. البته «دیگری» در خوانش متن یک مفهوم مفروض است که سبب احیای متقابل زبان و معنی می‌گردد، و آن چنان‌که «اسمیت» و «روسو» ادعا می‌کنند انسان‌ها به دیگری نیازمندند به حدی که تصویر او را درون خود می‌سازند. این مفهوم مشابه «دیگری گسترده» (Generalized Other) در بیان «هربرت مید» و «ابر مخاطب» (Super Addressee) در بیان «میخائیل باختین» است. (سنسون، ۱۴۰۱: ۱۸۷)

۳. نتیجه‌گیری

اندیشه و زبان مولوی در مثنوی معنوی، بسیار پیچیده، پربار و گیرا است. راه‌یابی به این گستره، دشواری‌های خاص خود را دارد. این مقاله؛ با ارائه نظریه رولان بارت به ارزیابی و تبیین عملکرد رمزگان‌های حکایت «عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی» از مثنوی معنوی پرداخت و تلاش کرد با خوانش محتوا محوری متن، عملکرد و تأثیر پنج رمزگان پیشنهادی او را در تعامل با یکدیگر بررسی کند و نشان دهد این تعامل چگونه سبب کثرت معنا و تبدیل متن به بافتی استریوگرافیکی و گنج‌وار می‌شود.

برای این منظور؛ ابتدا به تعریف مختصر برخی از مفاهیم تحول‌آفرین این نظریه پرداز در حوزه نقد متن ادبی اشاراتی مختصر شد، سپس در چارچوب موضوع مورد نظر این مقاله، و بر حسب ضرورت شناخت ظرافت‌ها و ظرفیت‌های معنایی آثار کلاسیک ادبی، پی‌آمدها و پی‌آمدهای تعامل و هم‌بافتگی رمزگان‌های مؤلف‌محور و خواننده‌محور حکایت مذکور تحلیل شد. نتیجه نشان داد حکایت، شکلی نمادین از زبان است و رمزگان‌های آن در تعامل با یکدیگر، متن را به بافتی در هم تنیده از لایه‌ها و گنج‌های معنایی تبدیل می‌کند. نتیجه دیگر این تعامل، توسعه کثرت معنایی است. رولان بارت این نتیجه را قابلیت اصلی متون ادبی می‌داند.

بررسی مقاله حاضر نشان داد رمزگان‌های حکایت‌های مثنوی معنوی دست کم در دو سطح مؤلفه‌های معنایی و دلالتی متن را با کثرت معنا مواجه می‌کنند. بار نخست در تعامل رمزگان‌های درون حکایت با یکدیگر، بار دوم در رابطه دیالکتیکی این رمزگان‌ها با مؤلفه‌ها و نهادهای عرفانی. پی‌آیند نخستین تعامل، کثرت معنا در سطح متن است، ولی برآیند رابطه دوم گسترش معنا در سطح گفتمان. در سطح اخیر است که رویدادها، پی‌رفت‌ها و کنش‌های

رمزگان پروآیترتیک، نه به منزلهٔ متممی برای رویدادهای دیگر؛ بلکه در حکم مدخل و خاستگاهی برای گسترش انگاره‌های معنایی تازه نگریسته می‌شوند. لایه‌ها و گنج‌های اخیر در امتزاج با درون‌مایه‌های عرفانی است که این مجال و توانش را به خواننده می‌دهد حکایت‌های مثنوی معنوی را مشحون از سازوکارهای گفتمانی ببیند.

در بستر حکایت‌های مثنوی معنوی، شدت تعامل میان رمزگان‌ها به قدری قوی است که هر خواننده‌ای این رمزگان‌ها را با نقصان معنا همراه می‌بیند؛ از همین رو هر خوانشی با عدم قطعیت همراه می‌شود. عدم قطعیت معنا سبب گریز متن از انزوای معنی و یگانگی و یک‌پارچگی فهم است. اوج کثرت معنا در همین ویژگی اخیر نهفته است. به بیان دیگر؛ تلفیق و ارتباط رمزگان‌ها با یکدیگر در درون این حکایت‌ها، سازوکار کثرت معنا را تشدید می‌کند و برخلاف؛ نظام رمزگانی «رومن یا کوبسن» که محدود بر بررسی قواعد و چارچوب معنای یگانهٔ متن در حوزهٔ ساختار زبان‌شناسانهٔ رمزگان می‌شد، رمزگان‌های پنج‌گانهٔ رولان بارت به گسترهٔ نشانه‌شناختی راه می‌یابد. در این گستره حضور و عاملیت خواننده در حکم انسان ذی‌شعور به خوبی نمایان است. به همین دلیل می‌توان گفت تعامل رمزگان با یکدیگر و هم‌بافتی آنها با هم، حکایت عاشق شدن پادشاه بر کنیزک را از یک حکایت صرف (plain) که محدود به گزاره و بازنمایی پیام است به حکایت دلالت‌گر (significant) که روابط میان امور واقع را و ادراک انسان با تجربهٔ زیسته را مشخص می‌کند، تبدیل کرده است.

کتاب‌شناسی

- اسفندیارپور، هوشمند و همکاران (۱۴۰۲)، «بررسی رمزگان ارجاعی و فرهنگی در آموزه‌های اخلاقی منظومه لیلی و مجنون بر اساس مبانی نظریه رمزگان‌ها از رولان بارت»، *فصلنامه اخلاق در علوم و فناوری*، دوره ۱۸، شماره ۲، صص: ۵۴-۶۰
- آلن، گراهام (۱۴۰۰)، *رولان بارت*، ترجمه پیام یزدانجو، چاپ ۵، تهران: مرکز. اکو، اومبرتو (۱۴۰۱)، *نشانه‌شناسی فرهنگی، مقدمه‌ای بر کتاب ذهن*، ترجمه فرهاد ساسانی، به کوشش فرزانه سجودی، چاپ ۳، تهران: علمی.
- باختین، میخائیل (۱۳۸۷)، *تخیل مکالمه‌ای*، ترجمه رؤیا پورآذر، تهران: نی.
- باختین، میخائیل (۱۳۷۳)، *سودای مکالمه، خنده، آزادی*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: بهرام.
- بارت، رولان (۱۴۰۲)، *لذت متن*، ترجمه پیام یزدانجو، چاپ ۱۴، تهران: مرکز.
- بارت، رولان (۱۴۰۲)، *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*، ترجمه محمد راغب، چاپ ۲، تهران: ققنوس.
- بارت، رولان (۱۴۰۰) *اسطوره، امروز*، ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان، چاپ ۱۰، تهران: مرکز.
- بارت، رولان (۱۳۷۴)، «نقد چیست؟»، ترجمه سارا سالار، *مشرق*، دوره ۲، شماره ۴، صص: ۵۸-۵۹
- بارت، رولان (۱۳۶۸)، «فرهنگ و تراژدی»، ترجمه رضا سید حسینی، *کتاب صبح*، دوره ۲، شماره ۴، صص: ۱۹-۲۳
- بلخی (مولانا)، جلال‌الدین محمد (۱۴۰۱)، *غزلیات شمس تبریز*، با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، جلد ۱، چاپ ۱۱، تهران: سخن.
- بلخی (مولانا)، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۰)، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد انیکلسون، چاپ ۵، تهران: نی.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰)، *در سایه آفتاب*، تهران: سخن.
- پوستر، رولان (۱۴۰۱)، *اهداف اصلی نشانه‌شناسی فرهنگی*، ترجمه شهناز شاه طوسی، تهران: علمی.
- توروپ، پیتر (۱۴۰۱)، *نشانه‌شناسی فرهنگی و فرهنگ*، ترجمه فرزانه سجودی، چاپ ۳، تهران: علمی.
- حسن‌زاده عرب، عاشور (۱۴۰۵)، «تحلیل دستوری و معناشناختی بیت‌های مثنوی با تأکید بر نقش «دستور» در امتناع دیدن روح»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۵، شماره ۹، مقالات آماده انتشار، صص ۹۳-۱۱۴
- حسن‌نژاد، علی؛ مسرور، فائزه (۱۴۰۳)، «بررسی هفت مفهوم روان‌شناسی در مثنوی معنوی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۳، شماره ۵، صص ۶۳-۸۴

خوبدل پيله‌رود، سمیه (۱۴۰۵) «بررسی تابوشکنی در زبان تعلیمی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی»،

پژوهش‌های نوین ادبی، دوره ۳، شماره ۵، صص ۸۵-۱۰۹

راستگو، علی (۱۴۰۲)، «واکاوی نگاه عرفانی مولانا به نماد طوطی در غزلیات شمس»، پژوهش‌های

نوین ادبی، دوره ۴، شماره ۷، صص ۷۱-۹۹

ریکور، پل (۱۳۹۸)، *زمان و حکایت، کتاب اول*، ترجمه مهشید نونهالی، چاپ ۳، تهران: نی.

سجادی، سید جعفر (۱۳۹۳)، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چاپ ۱۰، تهران: طهوری.

سجودی، فرزانه (۱۳۹۵)، *نشانه‌شناسی کاربردی*، چاپ ۴، تهران: علمی.

سنسون، گوران (۱۴۰۱)، *خود، دیگری را می‌بیند: معنای دیگری در نشانه‌شناسی فرهنگی*،

ترجمه تینا امراللهی، تهران: علمی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵)، *صورخیال در شعر فارسی*، چاپ ۶، تهران: آگاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، «نظرخواهی در باب فرهنگ، فرهنگ گذشته و نیازهای امروز»،

فصلنامه هستی، دوره ۲، شماره ۱، صص: ۷۴-۵۵

شوگری رشید، جیهاد (۱۴۰۳)، «واکاوی عقلانیت در مثنوی مم و زین بر اساس اندیشه مولانا،

پژوهش‌های نوین ادبی، دوره ۳، شماره ۵، صص ۲۵۱-۲۶۶

فرامرز قراملکی، احد و شهرام محمدپور (۱۳۹۰)، «جایگاه عشق در نظریه اخلاقی مولوی»،

پژوهش‌نامه اخلاق، دوره ۴، شماره ۱۴، صص: ۷-۳۶

فلاح، سارا (۱۴۰۲)، «جلوه‌های طنز در دفتر دوم مثنوی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره

۳، صص ۲۲۳-۲۴۳

کاظمیان، زیبا و همکاران (۱۳۹۹)، «بررسی و تحلیل قصه حضرت آدم^(ع) در قرآن مجید با رویکرد به

نظریه رمزگان‌های پنج‌گانه بارت و آراء مفسران شیعی»، *پژوهش‌های ادبی قرآنی*، دوره ۸،

شماره ۳، صص: ۱۶۵-۱۹۰

نهاماس، الکساندر (۱۴۰۱)، «آنچه یک مؤلف است»، ترجمه سامان طاهری، *فصلنامه مطالعه*

هنرهای زیبا، دوره ۳، شماره ۸، صص: ۴۵-۵۰

مقدادی، بهرام (۱۳۹۷)، *دانشنامه نقد ادبی از افلاتون تا به امروز*، چاپ دوم، تهران: چشمه.

وحدانی‌فر، امید و اکرم صفیخانی (۱۴۰۱)، «تحلیل روایی نمایشنامه در انتظار گودو بر مبنای نظریه

رمزگان رولان بارت»، *پژوهش‌های ادبیات معاصر جهان*، دوره ۲۷، شماره ۲، صص: ۸۷۰-۸۹۷

همایی، جلال‌الدین (۲۵۳۶)، *پ. مولوی‌نامه «مولوی چه می‌گوید»*، بخش دوم، چاپ ۲، تهران:

آگاه.

- Barthes, Roland. ۱۹۹۰. *S/Z*, Translated by: Richard Miller, Preface by Richard Howard, Publisher: Oxford. Blackwell.
- Barthes, Roland. ۱۹۸۶. *From work to text*, The Rustle of Language, Translated by Richard Howard, New York: HILL and WANG.
- Barthes, Roland. ۱۹۷۷. *Elements of Semiology*, Translated from the French by Annette Lavers & Colin Smith, New York: HILL and WANG.
- Barthes, Roland. ۱۹۷۲. *The Death of the Author*, Modern Criticism and Theory: A Reader, Translated by David Lodge, London: Longman.
- Bowman, Peter James. ۲۰۰۳. "Theodor Fontane's Cecile, An allegory of reading, German life and Letters, Vol. ۵۳, No. ۱, Pp: ۱۷-۳۶.
- Castro, Carolina M. & Portela, Jean C. ۲۰۱۹. "A semiotic approach on the scientific dissemination", *Entrepalavras, Fortaleza-Ceara: Federal Univ*, V. ۹, N. ۲, Pp: ۱۴-۳۲.
- Chandler, Daniel. ۲۰۲۲. *Semiotics: The Basics*, ۴ Edition, London: Published by Routledge.
- Nöth, Winfried. ۱۹۹۰. *Handbook of semiotics, Stuttgart*: Metzler ۲۰۰۰ English translation, Indiana University Press, Bloomington.

The Interaction of Codes and Plurality of Meaning in “The King Falling in Love with the Maid”

Omid Roosta

۱. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Dar Al-Hikmah Institute, Qom, Iran. Email: Omidroosta.۷۷۷@gmail.com

Article Info (۱۱۱–۱۳۴)

ABSTRACT

Article type:
Research
Article

**Article
history:**

Received:
۲۰۲۵/۰۴/۲۳

Accepted:
۲۰۲۵/۱۲/۰۹

Keywords:
Multi-meaning
Interaction of
codes
Roland
Barthes
Spiritual
Masnavi

The aim of the present article is that the tales of the spiritual Masnavi, with their signifier-oriented structure and underlying layers, implicit meanings and secondary purposes, are written texts. The textuality of these tales opens up numerous entrances to meaning for the reader. These meanings, whose existential aspect is inevitably related to the relative relationship between the author, the reader and the codes, guarantee the written nature of the language of the tale and free themselves from simplicity, solidity, isolation and integration. Roland Barthes' theory of five codes is one of the content-oriented ways of studying text, which this article intends to examine from the perspective of one of the seven propositions considered by this "artistic theorist" using a descriptive-analytical method and citing library studies, namely the plurality of meaning, and while applying his approaches to an example of the stories of the spiritual Masnavi, to show that literature, as the most influential and important manifestation of the language system, always has room for reading, dynamism, and plurality of meaning, and the passion for receiving in it is never satisfied. The research result, in addition to confirming Barthes's view that there is no rule for a literary text and that each reader's reading of the codes and codes of poetic language can determine its semantic aspects, is evidence of the hypothesis that the codes of poetry are inevitably multi-meaning not only because of the ambiguity in the content, but also because of their intertwining, interaction, and enjoyment of the "stereographic" form.

